بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه 29/2/1393

در مورد این آیهء شریفهء ارث **فإن لم یکن لّه ولدٌ وورثه أبواه فلأمِّهِ الثلث** بحث ما بود که آیا سهم مادر ثلث ممّا ترک است یا ثلث ممّا بقی ، خو ب شکی نیست که ظاهر ابتدائیِ آیه ثلث ممّا ترک هست ، چون ببینید آیهء شریفه **یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظّ الانثیین فإن کنّ نساءً فوق اثنتین فلهنّ ثلثا ما ترک ،** در مورد فرزندان دو سوم ما ترک را حکم کرده بعد فرموده **وإن کانت واحدةً فلها النّصف ،**صورت دیگری را در مورد فرزندان متعرض شده است ، کلمهء نصف تعبیر کرده به اعتبار اینکه مضافٌ الیه نصف را قبلاً ذکر کرده بوده این را حذف کرده ، نیاورده فلها النصف یعنی نصف ما ترک اینجاش بحثی نیست ،اینجا هم  **و لأبویه لکلً واحدٍ منهما السّدس** پدر و مادر هر کدامشان سدس دارند سدس ممّا ترک این قید **ممّا ترک** را هم اینجا آورده است، بعد یک صورت دیگری را **فإن لم یکن لّه ولدٌ وورثه أبواه فلأمِّهِ الثلث** آورده ،این خیلی روشن هست که مراد از ثلث هم ثلث ممّا ترک هست ، بعد از آن هم **فإن کان له إخوةٌ فلأمّهِ السّدس** ،آن سدسممّا ترک هست دراین هم هیچ بحثی نیست که ممّا ترک هست ، فقط در این خصوص لامّه الثلثی که آن وسط هست این مطلب را اینجوری مطرح کردن ، همچنین بعد از آن ها هم ،**ولکم نصف ما ترک /دزواجکم إن لّم یکن لّهنّ ولد فإن کان لهنّ ولد فلکم الرّبع ممّا ترکن من بعد وصیّةٍ یوصین بها أو دینٍ** ، تمام مقسمهایی که اینجا ها هم دارد بعد از آن هم ،سدس ، ثلث ، همهء اینها ثلث ممّا ترک هست ، فقط خصوص اینجا این ثلث هست که اینجوری خواستن معنا کنند ، اصل قضیه این هست که یک فتوایی صادر شده ، یک مطلبی از خلفاشون زده شده خواستن این را توجیح کنند ،واقعش این است ، و الّا اگر کسی خود آیه را ببیند تقریباً واضح است که مراد ممّا ترک است ، ولی حالا یکسری توجیحاتی کردن ببینیم که این توجیحات تا چه حدّ موفّق هست و میتواند با این آیه سازگار باشد ، یکی اینکه **وورثه أبواه** را معنا کردن **وورثه ابواه فقط** ، یعنی وارثش منحصر باشد به پدر و مادر ،خوب این روشن هست که در این آیه فقط ندارد، یک فقط از جیبشان گذاشتن، یک بیان دیگه ای هست در تفسیر روح المعانی آلوسی دارد،آن میگه که اگر مراد از ،ما نمیگیم که فلأمّه الثلث ، ثلث ممّا ترک ،آن فقط را نمیاریم ، نه ورثه أبواه اعم از این است که پدر و مادر تنها وارثین باشند یا همراه پدر و مادر کس دیگه ای هم وجود داشته باشد ،ولی ما میگیم **الثلث ممّا یرثه الابوان** و اینجوری میگه که اگر کلمه **الثلث ممّا یرثه الابوان** نبود **ورثه ابواه** را برای چی آورده است ،آوردنش لغو است ، باید میگفت **فإن لم یکن لّه ولدٌ فلأمِّهِ الثلث** چه پدر وجود داشته باشد چه پدر وجود نداشته باشد برای چی این ورثه ابواه را ذکر کرده است ، ذکرش باید فایده بخش باشد و این فایده ای ندارد مگر اینکه تعیین مضافٌ الیه ثلث را بکند ، خوب پاسخ این تقریب این هست که بنابر آن تقریبی که حاج آقا بیان فرمودند که این ورثه ابواه این آیه در مقام بیان فرض مقدر هست و اگر پدر و مادر هردو نباشند سهم مقدّر ندارد خوب این روشن است که فایدهء ذکر ورثه ابواه این مطلب هست ، ولی خوب ممکن شما بگیید که حالا تعیین سهم مقدّر مگر خاصیتی دارد ،چه خاصیتی دارد که شما سهم مقدر را تعیین کنید ،آیا بین سهم مقدر بالفرض و سهمی که به نحو قرابت بری به شخص میرسد در مقام عمل فرضی هست که اینها را به این شکل تعیین کرده یا فرقی نیست؟ خوب ممکن است ما بگیم ولو فرق عملی ندارد ولی ، اصلاً کلّ این آیات درمقام بیان آن مقداری هست که به اشخاص اصالتاً میرسد به نحو سهم مقدّر ، همان پدر ، فرزندان ، إن کانت واحدةً فلها النصف و دیگران احیاناً چیزهایی بهشون ردّ میشود ، این آیه در مقام بیان آن خصوصیات نیست ،پس بنابراین مثلاً اشکالی ندارد بگیم که آیه متعرض مقدار فرض بری بشود ولو اینکه نهایتاً در مقام عمل تأثیری نداشته باشد ، خوب حالا خیلی در این جهت نمیخواهم بحث بکنم ، ولی من یک نکتهء دیگه میخواهم عرض کنم ، این نکته را میگذرم بعد ازاینکه ادامهء آیه را در موردش صحبت کردیم بر میگردم در موردش صحبت میکنم، آن این است که یک اختلاف دیگه ای بین شیعه و جمهور اهل تسنن هست در مورد فراز بعدی ، این اثر گذار هست در تفسیر آیهء قبلی **فإن کان له إخوةٌ فلأمّهِ السّدس** ، بحث این است که **إن کان له إخوةٌ** اینجا مراد چی هست ، آیا این **کان له اخوةٌ** یکی از صورتهای مسالهء قبلی را دارد متعرض میشود ، یعنی مفروض این است که پدر و مادر هستند ومادر اینجا به دلیل اینکه حاجبی وجود دارد ارثش کم میشود،کأنّ آن مابقی به پدر قرار است برسد ،آیا مراد این است ، یعنی مفروض وجود الابوین معاً هست یا نه **فإن کان له إخوةٌ** مستقل از قبل است ، فرض این است ، میگه که اگر میّت برادر داشته باشد، مادر سهمیه اش میشود یک ششم بنابراین چه پدر میّت موجود باشد چه نباشد ،این برادر ها باعث میشوند که سهم مادراز یک سوم به یک ششم انتقال پیدا کند و یک نتیجه ای که از این تفسیر هم میگیرند ، میگن أخوه اعم از این است که اخوهء ابوینی باشد یا اخوهء ابی خالی باشد یا اخوه امّی باشد ، همهء اینها جنبهء حاجبیّت دارد بنابراین سهم مادر را از یک سوم به یک ششم منتقل میکند ،خوب حالا ببینیم از خود آیه چی استفاده میشود، یک بحث این است که از جنبهء روایات مطلب چگونه است ، از جهت روایات مطلب صاف است ، ما نمیخواهیم بحث روایی را الان اینجا بکنیم ،حالا بعداً اگر چیز شد آن روایاتش را هم میخوانیم ، از جهت روایات مسلّم است که شرط حاجبیّت اخوه این هست که پدر زنده باشد و اخوهء ابی یا ابوینی حاجب هستند و حاجبیّت به این نکته هست که سهم مادر کم بشود و سهم پدر اضافه بشود ،چون عیال پدر بیشتر است، یعنی نان خور پدر بیشتر است ، اینجا سهم پدر بیشتر شده است ، اینجا و مراد اخوه هم از این قرینه اخوهء ابیِ تنهاست ،اخوهء امّی نیست چون اخوهء امّی باصطلاح فرزندان زن شخص جزء عیال مرد نیستند و بر مرد لازم نیست که سهمیهء آنها را بدهد بلکه به طور طبیعی خود مادر خرج بچّه هاش را میدهد و اینی که در روایات ما تاکید میکنه که **انّ الله اعزّ واکرم من أن یزید فی عیالها** و سهمش را کم کند خدا اکرم از این است که بچه های این مادر دارد ،فرض این است که شوهرشان که نیست ، این مادر هست و این شوهر جدید، بنابراین به طور طبیعی این مادر هست که عهده دار زندگیِ این بچه ها هست ،عیال این بچه ها باید زیاد بشود و سهمش هم کم باشد ، این است که خود این قرینه است بر اینکه اخوه مراد اخوهء ابی یا ابوینی است ، از جهت روایات مطلب روشن است ، ولی من میخواهم اینجا یک بحث آیه بکنم و بعد برمیگردم یک مقداری در مورد آیهء قبل با توجّه با این نکاتی که در این آیه هست یک نگاه دیگری هم به آن آیهء قبل خواهیم انداخت، آن این است که عمدهء بحثی که ما اینجا داریم در مورد **فإن کان له إخوةٌ** است ببینید من میخواهم بگم از کلمهء (فا) در اینجا استفاده میشود که تفسیر شیعه درست است نه تفسیر اهل سنت، یک توضیح کلّی من امروز در مورد (فا) میخواهم بدهم ، ببینید ما در (فا)گاهی اوقات در جزاء شرط ذکر میشود ،آن از بحث ما خارج است ، این (فایی) که اینجا مورد بحث ما هست فاء عاطفه هست ،یک چیز را بر یک چیزی عطف میشود، این فاء میخواهیم ببینیم در کجا ،فاء عطف میشود، اصل فاء عاطفه معناش این است که یک چیزی بعد از چیز دیگر قرار گرفته باشد ،تاخّر یک شیئی نسبت به شیئ قبلی ، اصطلاحاً میگن الفاء یدلّ علی الترتیب ،مفاد فاء تریتب است ، یعنی بعدی بعد از فاء قبل از فاء هست، خوب این معنایی هست که برای فاء کردن که فاء ترتیب هم تعبیر میکنیم، بحث این است که چه ترتیبی باید وجود داشته باشد که استعمال فاء را تصحیح میکند، خوب دو صورت خیلی روشن است که فاء دالّ بر ترتیب است ، یکی ترتیب زمانی ، حالا من یک مقداری آیات را در سورهء بقره مرور کردم بعضی آیاتش را یادداشت کردم ولی در همه جا ،قرآنی و غیره میشود این اقسام را پیدا کرد ،یکی ترتیب زمانی ، یک شیئی که در زمان بعد از دیگری باشد، **کنتم امواتاً فاحیاکم**، شما مرده بودید خدا زنده تان کرد ،خوب ترتیب زمانی است ،همچنین **فی قلوبهم مرضٌ فزادهم الله مرضا** این هم ظاهراً ترتیب زمانی مراد است ، آن علت بعید میدانم باشد، أنزل من السماء ماءً فأخرج به من الثمرات رزقاً لکم، از آسمان آبی فرستاد بعد از آن آب فرستادن به وسیلهء آب از ثمرات رزقی برای شما خارج کرد، البته اینجا قبل یک نوع علیّت برای بعد هم دارد ولی آن علّیت از آن کلمهء باء استفاده میشود ظاهراً ، فاء ظاهراً تنها اصل ترتیب زمانی را میرساند، (معلوم نیست مراد این باشد که مرض قبلیشون منشاء شده که خدا ،حالا که یک کسی که مرض دارد خدا هم مرضش را زیاد کند، میگه زمین خورده را زمین میزند، معلوم نیست خیلی روشن نیست، حالا مثال روشنش کنتم امواتاً است حالا مناقشات صغروی خیلی نکنیم ، اینها روشن است که اینجور مثالها وجود دارد، اما یک نوع دیگه این است که ترتیبش از نوع ترتیب معلول بر علت است ، مابعد فاء معلول ما قبلش هست**، ثمٌّ بکمٌ عمیٌ فهم لایرجعون**، کرو کورند به خاطر همین به حق باز نمیگردند، **اولئک الذین اشتروا الضّلالة بالهدی فما ربحت تّجارتهم وما کانوا مهتدین** ،اینها ضلالت را باهدایت ، یعنی ضلالت را خریدن در قبال هدایتی که فروختن بنابراین در این معامله سود نبردن هیچی ، آن رأس المال هم که هدایت بوده آن را هم از دست دادن، ،نتیجهء این تجارت این بوده که نه سود کردن آن رأس المالشون هم که هدایت بوده آن را هم از دست دادن، **فما ربحت تّجارتهم وما کانوا مهتدین** که نتیجهء این تجارت عدم سود هست و از دست دادن رأس المالشون که هدایتشون بوده **وما کانوا مهتدین** هم اشاره به اینها است ، **فلا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظّلمین ،واذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم** ، اینها چیزهایی هست که تعلیل است یک دو تا آیهء دیگه ای که حالت تعلیلی دارند آن ممکن است یک قدری با دقت تعلیلش استفاده بشود ، جایی هست که مابعد مثلاً طلب هست، **وإذ قال موسی لقومه یا قوم إنّکم ظلمتم انفسکم بإتّخاذکم العجل فتوبوا الی بارئکم**  این فتوبوا به نظر میرسد که اینجاهم فاء ،فاء ترتیب است به این معنا ای قوم شما با گوساله پرستیتان ظلم کردید ،نتیجهء ظلم این است که شخص باید از ظلمش توبه کند ،یعنی **فتوبوا الی بارئکم** آن را جملهء خبری تاویل بکنیم ،شما چون ظلم کردید این ظلم موضوع شده است برای وجوب توبه ، کسی که گناه کند گناه موضوع میسازد برای وجوب توبه ،**فتوبوا الی بارئکم** در واقع وجوب توبه معلول ظلم است ،یا آیهء **و إذ قلتم یا موسی لن نصبر الی طعامٍ واحد فادع لنا ربّک یخرج لنا ممّا تنبت الارض من بقلها** ما به طعام واحد صبر نمیکنیم پس بنابراین تو برای ما دعا کن ، یعنی درخواست دعای ما به خاطر این است که چون صبر نداریم پس این خواسته را از شما داریم یعنی فمطلوبنا الدعاء لنا به این مطلب ، چرا یک همچین چیزی مطلوب ما شده است ،چون صبر نداریم اگر صبر داشتیم یک همچین چیزی درخواست نمیکردیم ، صبر منشاء این درخواست هست، از فادع لنا ربّک یعنی ما درخواستمان ، ما اطلب منک الدعاء لنا ربّک ،آن طلبی که ما داریم این طلب معلول عدم صبر بر طعام واحد است، حالا اینها خیلی چیزهای دشواری نیست و روشن هم هست تقریباً، این دوقسم قسمهای واضحی بوده بعضی قسمها هست یک مقداری به آن وضوح نیست،یک مقداری که به چه جهت فاء ترتیب آورده شده خالی از ابهام نیست، یکجورش این است که مابعد اثباتاً معلول ماقبل است نه ثبوتاً ، جایی که مابعد شما با نتیجهء،اول یک نمونهء آیهء قرآن را بگم ،جایی که جملهء قبل یک مفهومی دارد ما بعد از فاء به آن مفهوم تصریح میکنیم، مثل این آیهء شریفه در سورهء نساء **وربائبکم الّتی فی حجورکم من نّسائکم الّتی دخلتم بهنّ فإن لم تکونوا دخلتم بهنّ فلا جناح علیکم** میگه از ربائبی که از نساء مدخول بها باشد ، مدخول بها نباشد اشکال ندارد، آن جملهء قبل یک معنایی بالمفهوم ازش استفاده میشود این مفهوم نتیجهء خصوصیّتی هست که در لفظ وجود دارد، ،یعنی یک نوع انحصار را که از لفظ فهمیده میشود ازش مفهوم استفاده میشود و مفهوم معلول جملهء سابق هست ولی معلول در عالم ثبوت نیست در عالم اثبات است و بنابراین فاء به لحاظ عالم اثبات عطف میشود، فرض کنید میگیم که **اکرم زیداً إن جائک فإن لم یجئک فلا یجب الاکرام**، یا **اکرم زیداً فی صورت الاکرام فقط فإن لم یکرمک فلاتکرمه** این خوب پیداست دیگه وقت یمنحصر میکنیم اکرام را در یک صورت نتیجه اش این است که اگر آن صورت نبود اکرام هم منتفی است، اینجا نتیجه در مقام اثبات است ، معلول اثباتی است نه معلول ثبوتی، خوب اینها مثالهای روشنی هست، ولی یک صورتهای دیگه ای هست که به این واضحی نیست، اینها را ببینیم چه شکلی عطف شده است ، مثلا سورهء بقره آیه **183 یا ایها الذین آمنو کتب علیکم الصیام کما کتب علی الّذین من قبلکم لعلّکم تتّقون**،**أیّاماً معدودات** ای مؤمنین شما باید در یک ایاّم معدودات که ماه رمضان مثلاً باشد روزه بگیرید ، **فمن کان منکم مریضاً او علی سفرٍ فعدّةٌ من ایّامٍ أخر** ،جملهء قبل به طور کلی گفته بود باید روزه بگیرید ، هیچ گونه استثنائی هم نداشت بعد میگه ، **فمن کان منکم مریضاً او علی سفرٍ فعدّةٌ من ایّامٍ أخر** این چیست ؟ این فاء برای چی آورده شده ، به نظر میرسد که یک نوع فاء داریم ،یک صورت خاصّی از مساله که از حکم مسالهء سابق استثناء هست این را با فاء عطف میکنند، یکی از صور فاء ترتیب عطف صور استثناء شده از حکم قبلی است ، حالا ، **فمن کان منکم مریضاً** را حالاشما ممکن بود را آن جملهء قبل به حکم مثلاً اینکه عقلاً خدا یسر را امثال اینها را میخواهد مثلاً از باب مفهوم صدر به یک معنا تلقّی کنید، ولی أو علی سفرٍ به هیچ وجه عرفاً استفاده نمیشود که اگر دستور دادند روزه بگیرید دیگه نسبت به حالت سفر این روزه این حکم را ندارد ، به نظر میرسد اینجوری ، فرض کنید ما میگیم که شما باید درس بخوانید اگر روز جمعه شد دیگر لازم نیست ، شما باید درس بخوانید اطلاقش اقتضاء میکند همهء روزها هفته باید درس بخوانید ، یک صورت خاص را که بخواهیم استثناء کنیم با فاء آورده میشود، **وجب علیکم الدّرس فان کان الیوم یوم الجمعه فلایجب** ، این تفریع یک صورتی از صورتهای مساله ای که استثناء هست بر حکم کلّیِ قبلی، چرا اینجا فاء را تفریع میکنند؟ حالا من اول یک سری آیاتی که این شکلی هست ذکر بکنم بعداً در مورد توجیحش که چرا صحبت کنیم ، سورهء بقره آیهء 196 **وأتمّوا الحجّ و العمرة لله** ، شما باید یک حج و عمرهء کامل انجام بدهید ، خوب اگر نتوانستید ، حج را شروع کردید ولی نتوانستید آن را تکمیل کنید چی، **فإن أحصرتم فمااستیسر من الهدی ولاتحلقوا رءوسکم حتّی یبلغ الهدی محلّه** ، حلق رأس نکنید نمیتوانید کنید تا وقتی که قربانی به جای خودش برود،خوب حالا اگر کسی هدی را با خودش آورده است ولی به خاطر سختیی که براش پیدا شده به خاطر مریضی ،سردرد و امثال اینها میخواهد زودتر از احرام بیاد بیرون،آن **ولاتحلقوا رءوسکم** کنایه از این است که از احرام بیرون نیاین، حلق رأس به عنوان محلّل است ، میگه تا هدی به محلَّش نرسیده شما نمیتوانید حلق رأس کنید از احرام بیاین بیرون ، میگه اگر نه **فمن کان منکم مّریضاً أو به أذِیً من رأسه ففدیةٌ مّن صیامٍ أو صدقةٍ أو نسکٍ** این **فمن کان منکم مّریضاً** عطفش به قبل یا **فإن أحصرتم** عطفش به قبل اینها چیست؟ اینها یک صورتهای خاصّی هست از صورت قبلی استثناء میشود ، میگه **وأتمّوا الحجّ و العمرة لله** میگه شما باید یک حج کامل تحویل بدهید ،اگر نتوانستید یک حجّ کامل تحویل بدهید آن حجّ کامل لازم نیست، ولی یک چیز دیگه ای **فمااستیسر من الهدی** به جاش یک **فمااستیسر من الهدی** این جا وظیفهء شما هست، (یک بحث بحث اصل البدلیه است ،یک بحث این است که این بدل خاص را عطف کرده ،نه نتوانستی ندارد ،نه دیگه لازم نیست بگیرید ، میتوانست بگوید بگیرید ،میگه اگر مریض بودید ، مریض که میتواند بگیرد ،دوبحث است یک بحث اینکه مریض و سفر روزه برش واجب نیست ، این آیه دو تا مفادّ دارد ،میگه روزه برش واجب نیست و بعد از او باید انجام بشود خوب این **فعدّةٌ من ایّامٍ أخر**یعنی واجب نیست دیگه ، نه خود همین استفاده میشود **فعدّةٌ من ایّامٍ أخر** از خود همین استفاده میشود که آن لازم نیست، اینجور نیست که دلیل دیگه ای دارد از همین استفاده میشود که لازم نیست حالا صبر کنید من آن را توضیح میدهم) **فمن کان منکم مّریضاً أو به أذِیً من رأسه ففدیةٌ مّن صیامٍ أو صدقةٍ أو نسکٍ** **فإذا أمنتم** اگر ایمن بودید **فمن تمتّع بالعمرة الی الحجّ فمااستیسر من الهدی** میگه **مااستیسر من الهدی** را باید انجام بدهد **فمن لّم یجد فصیام ثلاثة أیّامٍ فی الحجّ وسبعةٍ إذا رجعتم و** امثال اینها، یا یک چیز دیگه ای که خیلی از اینها شاید روشن تر باشد آیهء 203 میگه : **واذکروا الله فی أیّامٍ مّعدوداتٍ**، ایاّم معدودات یعنی ایام تشریق در منی ، میگه در منی درایّام تشریق ذکر الله را انجام بدهید ، آن ذکر مخصوصی است که در ایام تشریق عقیب پانزده نماز خوانده میشود در غیر منی عقیب ده تا نماز خوانده میشود **فمن تعجّل فی یومین فلا إثم علیه ومن تأخّر فلا إثم علیه لمن اتّقی** ، -**واذکروا الله فی أیّامٍ مّعدوداتٍ**،یعنی در آن پانزده نماز باید درمنی باشید و از منی هم خارج نشید **تعجّل فی یومین** میگه اگر کسی زود تر ، دوتا نفر داریم در منی ، نفر اول و نفر ثانی ، نفر اول روز دوازدهم بعد الظهر است ، نفر ثانی بعد از طلوع آفتاب روز سیزدهم است که مستحب است نفر ثانی که پیغمبر هم نفر ثانی کرد، نفر اول هم جایز هست و امثال اینها، آیه ء قرآن میگه شما در این ایّام ذکر خدا را انجام بدهید **فمن تعجّل** اگر کسی زودتر از منی خارج شد اشکالی ندارد دیرتر هم خارج شد اشکالی ندارد ،البته به شرط اینکه **لمن اتّقی** کسی که از صید و نساء خود داری کرده باشد این تاخیر برش وجود دارد والّا کسی اگر از صید و نساء اجتناب نکرده باشد واجب هست که در نفر ثانی کوچ کند ،نفر اول حقّ کوچ کردن ندارد، **لمن اتّقی** قید این تاخیر است ، بحث این است که این آیه میگه شما درایّام معدودات در منی باشید وذکر خدا را بکنید بعد میگه هرکی زود نر رفت بیرون اشکالی ندارد دیرتر هم رفت بیرون اشکالی ندارد ، این تفریعش به قبل چیست؟ چه ربطی به قبل دارد، این چه جوری است ؟ به نظر میرسد اساساً یکی از فاء های تفریع ،تفریع یک صورت مساله هست بر یک صورت کلّی ،چون وقتی یک حکم کلّی را که انسان ذکر میکند به تبع ذکر حکم کلّی صورش در عالم تصوّر به ذهن خطور داده میشود ،یعنی نتیجهء تصوّر کلّی ،تصوّر صور مساله است ،این فاء به اعتبار ترتّب تصوّر این صورت بر تصوٌر سابق است نه حکم ، ببینید یک موقعی این حکمی که اینجا هست معلول حکم سابق هست که آن چیز هست ، مثلاً میگم هذا خمرٌ فوجب الاجتناب عنه خوب خمریِة نتیجهء وجوب اجتناب را می آورد ، این قضیّه معلول قضیّهء قبلی است ، یک موقعی نه ، قضیّه معلول اثباتیِ قضیّهء قبلی است نه ثبوتاً ، اثباتاً معلول است ، که آن مثالش هم ذکر کردیم ، یک موقعی هست نه ،نه قضّیه معلولش است ،این صورت خاصّ تصوّرش معلول تصوّر قبلی است ، جایی که یک حکم کلّی است ، میگه ببینید آقایون شما باید درس بخوانید ، این اطلاقش اقتضاء میکند تمام ایّام هفته را باید درس بخوانید ، گفتن آن جمله تصوّر روز جمعه را هم به دنبال می آورد ،همین مقدار کافی هست برای اینکه تصور جملهء قبل ،تصور موضوع را می آورد نه تصور قضیّه ،جایی که تصور موضوع معلول تصور موضوع جملهء سابق باشد همین مقدار کافی هست برای فاء آوردن، ببینید میگه شما باید روزه بگیرید در ماه رمضان ، اطلاق اقتضاء میکند که مریض هم باشید، یعنی سواءٌ کان سالمین ام مرضا، سواءٌ کنتم حاضرین أم کنتم علی سفرٍ ، این اطلاقی که از جملهء قبل استفاده میشود، اقتضاء میکند که تصور موضوع جملهء قبل ،تصور موضوع را به دنبال بیاورد، این تصور موضوع باعث میشود که این کافی باشد برای اینکه یک حکمی بر این موضوع بار بشود ،حالا این حکم گاهی اوقا ت ضدّ آن حکم قبلی هست که حالت استثناء دارد، آن جملهء اولی که ما آوردیم ضد جملهء قبل است ، میگه که شما باید ماه رمضان روزه بگیرید ، پس اگر مریض بودید لازم نیست روزه بگیرید ، این پس به اعتبار این نیست که عدم روزه متفرع بر قبل هست، موضوع تصوراً متفرع بر قبل است ، و همین مقدار کافی هست برای اینکه فاء دراینجا آورده باشیم ،ببینید ما بحث این هست که ما جایی که فرض کنید میگیم که مثلاً میگید شما باید در این خانه باید زندگی کنید اگر پول دار هم شدید فإن صرتم غنیّین حجّ هم بروید، یجب علیکم السکنی فی هذا البیت ،فإن صرتم اغنیاء فوجب علیکم الحجّ، بعضی صور مساله را با فاء عطف میکنند ،تعبیر عرفی هست ،یک بحث این است که این فاء را عطف میکنند یا نمیکنند ، این عطفها هست ، اما توجیحش من به نظرم این است که ترتّب تصوریِ موضوع بر شیء قبل کافی هست برای اتیان فاء،لازم نیست به جهت ترتب قضیّه بر قضیّه باشد ،همین مقدار که موضوع بر موضوع مترتّب باشد کافی هست برای اینکه فاء را بیارن ، وصور خاص قضیّه چون داخل در آن صور عام هستند، تصوّر عام بالنتیجه تصوّر خاص را هم در خودش دارد، و همین مقدار کافی است برای فاء، (شما میگید یک مطلبی که هنوز نیامده به اعتبار آن مطلب بعدی این فاء را بیاورد ، این نمیشود، )ببینید واذکروا الله فی ایّامٍ معدودات ، میگه شما دراین ایّام معدودات باید در منی باشید و ذکر بگید ، خوب این دو صورت دارد ، اینکه ایّام معدودات کسانی که در منی هستند یک عده زودتر میان یک عده دیرتر میرسند، میگه دیرتر برید زودتر برید عیب ندارد این **فمن تعجّل فی یومین** و **ومن تأخّر** این در واقع یکی از این دو صورتی هست که فاعل أذکروا الله آن را دربردارد ، میگه شما باید اینجا باشید پس اگر شنبه رفتید اشکال ندارد اگه یکشنبه رفتید اشکال ندارد، این ،پس، به اعتبار این است که دو صورت مسالهء قبلی را دارد تشقیق شقوق میکند ،میخواهم بگم موضوع عامّی اگر وجود داشته باشد بعد این موضوع را بخواهد دو شقّ کند،آن حکم ممکن به آن ربطی نداشته باشد ، اینجور نیست که حکم متفرّع باشد،میگه شما باید اینجا باشید پس اگر ثروتمند هستید باید تو سر خودتان بزنید اگر پولدار هستید نه لازم نیست تو سر خودتان بزنید،این مقدار کافی هست ،همین که مابعد فاء موضوعش بعضی از افراد آن موضوع عام باشد امّا اگر هیچ یک از اینها نباشد ،یعنی این صوری که عرض کردم ،نه ترتیب زمانی باشد ،ترتّب معلول در عالم ثبوت بر علت باشد ،ترتّب در عالم اثبات باشد این چند صورتی که ذکر کردم نباشد به نظر میرسد فاء هیچ چیز خاصّی ندارد، حالا این فمن کان این را ملاحظه کنید فردا تکمیل میکنم درموردش این بحث را ، من میخواهم بگم از همین آیه استفاده میشود که این بعضی از صور مسالهء قبل را ،این از مصادیق قسم اخیر است ،بعضی صور مسالهئ قبل را میخواهد توضیح بدهد ،حالا تکمیلس باشد برای فردا.